

www.ketab.ir

کتاب اول
مجموعه بیدار باش

والایش

تراویس بگول
سهیلا سهرابی



سرشناسه: بگ ول، تراویس، ۱۹۸۸- م. Bagwell, Travis, ۱۹۸۸-
عنوان و نام پدیدآور: ولایش/ نویسنده تراویس بگ ول؛ مترجم سهیلا سهرابی.
مشخصات نشر: تهران: کتابسرای تندیس، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری: ۵۳۶ ص.
فهرست: مجموعه بیدار باش؛ کتاب اول.
شابک: ۷-۸۰۲-۸۸۲-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: عنوان اصلی: Awaken online: catharsis.
موضوع: داستان‌های نوجوانان آمریکایی -- قرن ۲۱ م.
Young adult fiction, American -- 21st century
شناسه افزوده: سهرابی، سهیلا، ۱۳۷۲-، مترجم
رده بندی دیویی: ۸۱۳/۶ [ج]
شماره کتابشناسی ملی: ۹۱۰۸۵۹۶
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

www.ketab.ir



والایش (مجموعه بیداریاش . کتاب اول)

نویسنده: تراویس بگول

مترجم: سهیلا سهرابی

چاپ اول: بهار ۱۴۰۲

شمارگان: ۳۰۰

چاپ: غزال

صحافی: کیمیا

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۸۲-۸۰۲-۷

قیمت: ۳۵۰۰۰۰ تومان

دفتر: تهران، خیابان ولی عصر، نرسیده به خیابان استاد مطهری، خیابان حسینی راد، پلاک ۱۰ واحد ۲

کتابفروشی: تهران، خیابان ولی عصر (عج)، نرسیده به خیابان استاد مطهری، شماره ۱۹۷۷

www.tandispub.com

تلفن: ۰۲۱۸۸۹۱۳۸۷۹ - ۰۲۱۸۸۸۹۲۹۱۷

تمام حقوق محفوظ است. هیچ بخشی از این کتاب، بدون اجازه‌ی مکتوب ناشر، قابل تکثیر یا تولید مجدد به هیچ شکلی، از جمله چاپ، فتوکپی، انتشار الکترونیکی، فیلم و صدا نیست. این اثر تحت پوشش قانون حمایت از مؤلفان و مصنفان ایران قرار دارد.

فهرست

۲۴۵	فصل هجدهم: سرپسته	۷	درآمد
۲۵۹	فصل نوزدهم: سوزاندن	۱۱	فصل اول: دیر
۲۷۷	فصل بیستم: مکرر	۲۵	فصل دوم: حواس پرت
۳۰۱	فصل بیست و یکم: تولد دوباره	۳۷	فصل سوم: متهم
۳۲۱	فصل بیست و دوم: مصمم	۴۵	فصل چهارم: سنجش
۳۳۵	فصل بیست و سوم: مشورت	۵۷	فصل پنجم: بدنام
۳۵۳	فصل بیست و چهارم: مسلح	۷۳	فصل ششم: دلیر
۳۷۵	فصل بیست و پنجم: خلاق	۸۷	فصل هفتم: باشکوه
۳۸۷	فصل بیست و ششم: التیام	۹۷	فصل هشتم: گور
۳۹۹	فصل بیست و هفتم: کشتار	۱۰۹	فصل نهم: سری
۴۱۷	فصل بیست و هشتم: سترگ	۱۲۳	فصل دهم: کوشا
۴۳۵	فصل بیست و نهم: بدقواره	۱۴۱	فصل یازدهم: کنجکاو
۴۵۹	فصل سی ام: والایش	۱۵۱	فصل دوازدهم: هولناک
۴۷۹	فصل سی و یکم: بهبودی	۱۷۳	فصل سیزدهم: قاطع
۴۹۵	فصل سی و دوم: گزارش	۱۸۷	فصل چهاردهم: پژمرده
۵۰۹	فصل سی و سوم: تبرئه	۲۰۱	فصل پانزدهم: خانه به دوش
۵۲۹	مؤخره	۲۱۵	فصل شانزدهم: آماده
		۲۲۹	فصل هفدهم: نامحسوس

درآمد

هفتم اکتبر ۲۰۷۶، شش روز بعد از انتشار بیدارباش

کریس^۱ ناامیدانه در جنگل مُرده می‌دوید. ابرهای انبوه و سیاه شناور چهره خورشید را پوشانده و سایه‌های نفوذناپذیر بر جنگل انداخته بودند. به دشواری شاخه‌های گره خورده و بدون برگ درختان اطرافش را می‌دید.

ضربان قلبش سرعت گرفت. تصور آنچه در تعقیبش بود هراس به جانش انداخت؛ تصاویر مردم مُرده و آدم‌های در حال مرگ در ذهنش حک شده بود. ترس به پاهایش فشار آورد تا سریع‌تر بدود. سنگین و بریده بریده نفس می‌کشید و پاهایش را دیوانه‌وار به زمین می‌کوبید. پاکشان پیش می‌رفت و زره سنگینی که به تن داشت انرژی‌اش را به سرعت تخلیه می‌کرد.

کریس جیغ‌ها را از پشت سر شنید، اما سرب‌نگرداند. می‌دانست این صدای افراد خودش است که از ارتش اصلی جدا شده‌اند؛ با این حال بخشی از وجودش شکرگزار بود که صاحب صدای جیغ چند ثانیه ارزشمند برایش خریده است.

نفس زنان گفت: «وای خدا، خواهش می‌کنم نذار من روبگیرن.»

شاخه‌های کم ارتفاع به لباس‌ها و زرهش گیر و سرعتش را کم کردند. پایش به کنده درختی که روی زمین افتاده بود گرفت، سکندری خورد و گرومبی زمین

افتاد. دردی مبهم در قوزک پایش حس کرد. زمین خوردن و درد جزئی باعث شد وحشتش شدت بگیرد.

کریس سریع چرخید و هراسان به پشت سرش نگاه کرد. آذرخش میان ابرهای جوشان جرقه زد و صدای صاعقه‌ای که به درختی در نزدیکی اش خورد، کرکننده بود. درخشش رعد و برق پتوی ضخیم تاریکی را عقب زد و صحنه قتل عامی که در دوردست رخ داده بود روشن کرد. زمین پوشیده از اجساد بود؛ بقایای اجساد هم‌گروهی‌های کریس و سربازهایی که با آن‌ها سفر می‌کردند.

در آن برق ناگهانی نور، کریس پیکری سایه‌وار را دید که میان درختان حرکت می‌کرد. با گام‌هایی راحت و هدفمند قدم برمی‌داشت که با راه رفتن آشفته سربازان دشمن در تضاد بود. ردای سیاه موجداری سراپای مرد را پوشانده و چهره و لباس‌هایش را پنهان کرده بود. او به سمت کریس اشاره کرد و آشکال سیاه اطرافش دویدند.

کریس از دیدن مرد سیاه‌پوش ترکیب عجیبی از هراس آمیخته با احترام احساس کرد.

آهسته روبه تاریکی پرسید: «تو... توجیسون هستی؟»

پاسخ نعره‌ای بم و خشن بود. کریس گروه سربازان را که به سرعت نزدیک می‌شدند دید و قلبش فروریخت. دیوانه‌وار سعی کرد برخیزد اما زره سنگینش دوباره جلوی دست و پایش را گرفت. می‌دانست فقط چند لحظه فرصت دارد. وقتی بالاخره توانست بلند شود، دردی مبهم در شکمش حس کرد. پایین را نگاه کرد و تیغه‌ای دید که در شکمش فرو رفته بود. تیغه به سرعت بیرون کشیده شد و خون جاری شد. کریس چرخید، شمشیرش را از غلاف بیرون کشید و دست آزادش را ناخودآگاه روی شکمش فشرد. بخشی از وجودش خوب می‌دانست خیلی دیر شده است.

حریف پشت سرش ایستاده بود. دست چپ آن موجود در زاویه‌ای غیرطبیعی

آویزان مانده و زرهش پوشیده از خون بود. کریس شکافی کج و کوله در گلوی مرد که زمانی زنده بود، دید.

کریس محکم سر جایش ایستاد و به چشمان سفیدشیری آن موجود خیره شد. «بیا من روبگیر، نامرده عوضی.»

زامبی نیشخندی تمسخرآمیز زد و سر تکان داد. دردی مبهم به کمر کریس نفوذ کرد.

کریس که به زانومی افتاد، حیرت زده فکر کرد از پشت بهم حمله کردن. خون از زخم‌های شکم و کمرش جاری بود. فقط لحظاتی تا مرگش باقی مانده بود. سربلند کرد و پیکرتیره را دید که آهسته به طرف او قدم برمی دارد. گریه سیاهی مثل یک سایه دور پای مرد پیچیده بود. کریس نمی توانست صورتش را در زیر سرپوش ردای سنگینش ببیند.

وقتی مرد به او نزدیک می شد، کریس عصبانی زمزمه کرد: «می دونم کی هستی. بقیه جلوت رو می گیرن.»

لب‌های جیسون به نیشخند از هم باز شد و با صدایی وهم‌انگیز خندید. «شک دارم.»

زامبی‌ای که پشت سر کریس بود بدون هیچ تشریفاتی گلوی او را با چاقو برید. فقط لحظه‌ای درد کشید و دنیا تاریک شد.

سپس یک اعلان مقابل دید کریس ظاهر شد:

پیام سیستم

شما مُردید.

از بازی کردن بیدار باش ممنونیم!